یادداشت

دریادلانِ بی‌سنگر

محمدرضا رسولی

● در سحرگاه سوم دی‌ماه سال ۱۳۶۵ اروندرود، شاهد آغاز عملیات آبی خاکی کربلای چهار توسط نیروهای نظامی ایران بود. عملیاتی با نیروهای فراوان غواص و پیاده که هدفش آماده‌سازی مقدمات فتح شهر بصره در عراق بود؛ اما در پی لورفتن طرح عملیات، در تاریخ پنجم دی‌ماه با عقب‌نشینی نیروهای ایرانی پایان یافت. نیروهای ایرانی برای اینکه بتوانند به اهداف خود در این عملیات برسند، باید از رودخانه اروند عبور کرده و بعد از تصرف جزایر مهمی مانند ام‌الرصاص و ابوالخصیب، خود را به شهر بصره نزدیک می‌کردند. به باور کارشناسان نظامی، دو ویژگی شرایط این عملیات را از بقیه عملیات‌ها متمایز می‌کرد؛ نخست اینکه برای اولین بار نیروهای خط‌شکن غواص در موج اول قرار می‌گرفت و دوم اینکه غواصان باید از محل پیوند رودخانه کارون و اروند به آب می‌زدند و در سکوت کامل از کنار جزیره عراقی ام‌الرصاص در داخل اروند عبور می‌کردند. موضوع مهم‌تری که کار را سخت‌تر کرده بود، ضرب شستی بود که دشمن در عملیات والفجر هشت از رزمندگان ایرانی در منطقه اروند خورده بود و براساس‌این سنگرها را به گونه‌ای چیده بود که کاملا بر میدان مشرف بوده و کوچک‌ترین حرکت رزمندگان ایرانی را زیر نظر داشت. با این حال، دلاوران غواص و خط‌شکنان با اینکه احتمال زیاد می‌دادند که کشته‌شدن، مجروحیت سخت یا اسارت در پیش‌رو است با شجاعت هرچه تمام‌تر تن را به قلب خروشان اروند زدند و خط عملیاتی اروند را شکسته و حتی از جزیره ام‌الرصاص هم عبور کردند؛ اما در پی لورفتن طرح عملیات دستور عقب‌نشینی فوری توسط فرماندهان صادر و آنان از ادامه راه بازماندند. دشمن که با بهره‌گیری از اطلاعات ماهواره‌ای آمریکا تسلط کامل به منطقه داشت، با پاتک ضد غواص و شناور، عقبه نیروهای ایرانی را به‌شدت بمباران می‌کند و با توجه به عدم امکان سنگرگرفتن و استفاده از اسلحه در امواج سرد و خروشان اروند، عقب‌نشینی را برای غواصان و خط‌شکنان غیرممکن می‌کند. طبق اظهارات بازماندگان عملیات کربلای چهار، رزمندگان ایرانی درحالی‌که بیشتر آنها مجروح بودند، ۱۵ کیلومتر جلوتر از خط مقدم به اسارت دشمن درمی‌آیند. عراقی‌ها بالای سر رزمندگان مجروح می‌رسند. به مجروحان تیر خلاصی می‌زنند و آنها را به شهادت می‌رسانند و دستان و بعضا پاهای غواصان و خط‌شکنان زنده را هم می‌بندند و آنها را در گور دسته‌جمعی دفن می‌کنند. به باور فرماندهان جنگ، خطاهای منتهی به شکست در عملیات کربلای چهار، زمینه را برای پیروزی در عملیات کربلای پنج فراهم کرد و رشادت، غیرت و ازخودگذشتگی نیروهای خط‌شکن ایرانی مقدمه‌ای شد تا عملیات کربلای پنج در تاریخ ۱۹ دی ماه سال ۱۳۶۵ تنها بعد از ۱۶ روز در همان منطقه به شکلی برق‌آسا توسط رزمندگان ایرانی آغاز شود. در این عملیات رزمندگان ایرانی توانستند به مستحکم‌ترین خطوط عراق یعنی شلمچه یورش برده و در جنگی سخت، پس از عبور متحیرانه از پنج دژ مستحکم و غیرقابل نفوذ دشمن، انتقام سختی از آنان بگیرند و به پیروزی دست یابند. بعد از گذشت ۳۰ سال پیکر دلاورمردان ایرانی در یک گور دسته‌جمعی در منطقه ابوفلوس در منطقه ابوالخصیب عراق کشف شد. پیکرهایی با لباس غواصی که دستانشان از جلو با سیم بسته شده است. درود به روح بزرگ‌شان که جوانمردانه تا پای جان ایستادگی کردند و مظلومانه آسمانی شدند. شجاعت و مردانگی آنان هرگز فراموش نخواهد شد و یاد و خاطره آنها تا ابد در اذهان زنده خواهد ماند.

ادامه از صفحه اول

لزوم تنظیم سند اتومبیل در دفاتر اسناد رسمی

در پایان پیشنهاد می‌شود به منظور رفع مشکلات موجود و تسهیل در انجام معاملات و پیشگیری از رفت‌وآمدهای غیرضروری و تحقق دولت الکترونیک مبحث نقل و انتقال خودرو در قالب یک طرح یا لایحه به مجلس شورای اسلامی تقدیم و به شرح ذیل اصلاح شود.

۱- با ایجاد ارتباط بین سامانه ثبت الکترونیک اسناد و سامانه راهور خلاصه‌ای از سند تنظیمی به صورت برخط و آنلاین به نیروی انتظامی جهت ثبت در سوابق ارسال شود.

۲- هزینه‌های تنظیم سند ازجمله مالیات نقل و انتقال، حق‌الثبت، مالیات بر ارزش‌افزوده، حق‌التحریر و هزینه ثبت سوابق و تغییر مالک در سامانه نیروی انتظامی تعدیل و به صورت برخط و با تنظیم هر سند وصول به حساب‌های مربوطه واریز شود.

با توجه به تکثر دفاتر اسناد رسمی و در دسترس بودن در تمام نقاط کشور در صورت تحقق این امر علاوه بر رضایت مردم به حقوق دولتی و بودجه نیروی انتظامی نیز لطمه‌ای وارد نمی‌شود.

*** کارشناس ارشد حقوق ثبت**

عضو هیئت‌مدیره کانون سردفتران و دفتریاران

گفت‌وگو با علیرضا بهشتی و عباس ملکی درباره دولت جنگ و دفاع مقدس

باید به سمت سیاست موازنه منفی پیش برویم

پایگاه خبری جماران: یکی از مسائلی که همواره از سوی برخی چهره‌های سیاسی و نظامی کشور مطرح می‌شود، ارزیابی عملکرد دولت دفاع مقدس است. متأسفانه در یک دهه گذشته به سبب رویکردهای سیاسی نخست‌وزیر وقت و مخالفتش با برخی سیاست‌ورزی‌ها، گروهی از سیاسیون زمینه را برای داوری‌های غیرمنصفانه درخصوص عملکرد دولت دفاع مقدس مهیاتر از قبل می‌بینند. در این میان، نگاهی به کارنامه این دولت به دور از هرگونه جانبداری و تنگ‌نظری می‌تواند به بسیاری از سؤالات و ابهامات پاسخ دهد و با اینکه تاکنون اظهارنظرها و آثار زیادی در این خصوص منتشر شده است، اما رسیدن به یک ارزیابی روشن دراین‌باره به دور از هرگونه حب و بغض سیاسی امری ضروری به نظر می‌رسد. در همین رابطه، جماران سراغ دو نفر از نویسندگان و تدوین‌کنندگان کتاب «برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ» رفته و پرسش‌هایی را با آنها مطرح کرده که ممکن است پاسخ به آنها بتواند تصویر روشن‌تری از آن دوران برای مخاطبان ترسیم کند. متن گفت‌وگو با سیدعلیرضا بهشتی و دکتر عباس ملکی را در ادامه بخوانید.

آقای بهشتی! به‌عنوان پرسش نخست بفرمایید چرا به فکر نوشتن کتاب «برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ» افتادید؟ چه سؤالات و ابهاماتی در جامعه مطرح بود که شما را به فکر کوشش برای این مجموعه انداخت؟

شاهدیم که به‌خصوص با فرارسیدن هفته دفاع مقدس از سوی افراد، گروه‌ها، صاحب‌نظران و کسانی که خودشان جنگ را تجربه کرده‌اند و مسئولیتی داشته‌اند یا کسانی که به‌عنوان مورخ فعالیت می‌کنند، درباره جنگ، علل آغاز آن، روند جنگ، دلایل مربوط به شکست‌ها و پیروزی‌هایی که به دست آمد و همچنین دستاوردهای جنگ، مباحثی مطرح می‌شود. این فی‌نفسه کاری پسندیده، مفید و بسیار خوب است. در همه کشورها با گذشت دهه‌ها و حتی یکی دو قرن از یک جنگ مهم، درباره آن جنگ بحث می‌کنند؛ چون جنگ بخشی از زندگی جامعه است و مانند همه ملل دیگر، بخشی از هویت تاریخی مردم ما محسوب می‌شود. اما در این میزگردها و یادداشت‌ها، خلأهای جدی به لحاظ اطلاعات تاریخی وجود دارد؛ خلأهایی که گاهی دستخوش سوءاستفاده یا سوءتعبیر و تفسیر قرار می‌گیرند.

یکی از این خلأهای اطلاعاتی درباره کارنامه دولت آقای مهندس میرحسین موسوی در طول هشت‌سالی بود که زمام اجرائی کشور را در دست داشتند. البته جنگ قبل از دولت آقای مهندس موسوی آغاز شد، ولی به هر حال بخش عمده جنگ در دورانی بود که ایشان مسئولیت مدیریت اجرائی کشور را بر عهده داشتند. متأسفانه بعضی افراد از این خلأ اطلاعاتی سوءاستفاده کرده‌اند؛ به‌خصوص با توجه به اینکه ایشان همیشه خضوع و فروتنی داشته و مایل نبوده درباره نقش خودش یا درباره نقش دولتش در جنگ صحبت چندانی داشته باشد؛ هرچند در تکریم حضور مردمی در جنگ و پشتیبانی مردم از جنگ همیشه صحبت کرده و پیروزی‌های جنگ را مدیون قاطبه مردم و به‌خصوص اقشار ضعیف‌تر جامعه دانسته است. از طرف دیگر، در دهه اول پس از انقلاب اهتمام لازم برای مستندسازی، تنظیم تاریخ مدون و تاریخ شفاهی و همچنین ضبط و ثبت اسناد نبوده است. تا جایی که من می‌دانم، در این زمینه کار بسیار محدودی صورت گرفته و چندان درخور و شایسته نبوده است.

به همین دلیل با آقای دکتر ملکی{عباس ملکی} صحبتی داشتیم و در واقع پیشنهاد اولیه این کار را ایشان دادند و گفتند چه خوب است کاری در این زمینه انجام دهیم؛ چون به هر حال این هشت سال بخشی از تاریخ و هویت ماست و بدون اینکه بخواهیم وارد پیش‌داوری شویم و نه صرفا به منظور مقابله با سوءتعبیرها و سوءبرداشت‌هایی که می‌شود، بلکه با این هدف که شاید بتوانیم به منظور پرکردن این خلأ اطلاعاتی، یک گام هرچند کوچک برداریم. طبیعتا بنده موافق بودم و کار را آغاز کردیم. اما این فقط یکی از دلایل بود. دلیل دیگر این بود که ما در حوزه دانشگاهی و رشته‌های علوم انسانی ازجمله علوم سیاسی که من در آن مشغول هستم، مشاهده می‌کنیم پژوهش‌هایی در قالب پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، رساله دکتری، مقالات پژوهشی و امثال آن تولید می‌شود و محققان با اشتیاق فراوان دراین‌باره اظهارنظر می‌کنند. این پژوهش‌ها یا مستقیما درباره دولت جنگ بوده، یا در موضوعاتی که به نحوی با آن مرتبط بوده‌اند، مثل بررسی و ارزیابی برنامه‌های پنج‌ساله توسعه بعد از انقلاب. شگفت‌آور این است که به جرئت بگویم تعداد منابع قابل استناد به اندازه انگشتان یک دست هم نبوده و این وضعیت بسیار نامناسبی را از لحاظ علمی به وجود آورده بود.

می‌خواهم این پرسش را با آقای دکتر ملکی هم مطرح کنم؛ چرا به فکر نوشتن کتاب «برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ» افتادید؟

دلایلی که آقای دکتر بهشتی مطرح کردند، باعث شد بنشینیم و فکر کنیم و یک‌سری ملاک و معیار تعیین کنیم برای اینکه از چه کسانی برای نوشتن این کتاب دعوت کنیم. مسئله دیگر مخاطبان بود. مخاطبان این کتاب چه کسانی می‌توانستند باشند؟ آیا می‌خواستیم یک کتاب علمی - پژوهشی صددرصد ارائه کنیم یا اینکه به ملاک‌هایی که معمولا در کارهای علمی - ترویجی مطرح است، بسنده کنیم. عملا مقالات از هر دو نوع تهیه شد؛ یعنی از کارهای علمی - پژوهشی با معیارهای آکادمیک تا یادداشت‌هایی که بیشتر می‌توانست در حوزه ترویج و آگاهی‌بخشی مورد استفاده قرار گیرد. نکته دیگر این بود که باید چه گروه سنی را برای مخاطبان کتاب در نظر می‌گرفتیم. ما فکر کردیم برای گروه سنی تصمیم‌گیری نکنیم، بلکه مسئله این باشد که فردی با اطلاعات اولیه دانشگاهی بتواند کتاب را مطالعه و استفاده کند. درباره نویسندگان هم فکر کردیم از همه کسانی که چه در جنگ شرکت یا مسئولیت داشته‌اند و چه نداشته‌اند، دعوت کنیم. حوزه‌های مختلف فعالیت دولت را انتخاب و تقسیم کردیم و با افراد زیادی صحبت شد. البته اکثر کسانی که در این مجموعه نوشته‌اند و زحمت کشیده‌اند و باید از آنها سپاسگزاری کنم، افرادی بودند که در عین حال که در موقعیت دانشگاهی و آکادمیک قرار داشتند، در دولت جنگ نیز مسئولیت‌هایی را بر عهده داشتند و از نزدیک شاهد بوده‌اند. برخی مقالات هم این‌طور نیست؛ در واقع متعلق به نویسندگانی است که به‌عنوان یک پژوهشگر و ناظر بی‌طرف سعی کرده‌اند در حوزه‌ای مطالب را تدوین و تنظیم کنند.

آقای ملکی، با توجه به اینکه شما آن زمان در حوزه دیپلماسی فعالیت داشته‌اید، احتمالا از جنبه‌های خاصی ضرورت نگارش چنین کتابی را احساس می‌کردید. می‌شود این را برای ما توضیح دهید؟

به نظرم مطالبی که آقای دکتر بهشتی فرمودند، کافی بود. اگر بخواهیم درباره سیاست خارجی صحبت کنیم، به نظرم سیاست خارجی سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸، یعنی دو دوره چهارساله جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، یکی از نقاط خیلی جالب برای تحقیق است و جاذبه دارد. دلایل مختلفی هست؛ یکی از دلایلش این است که این دولت بعد از یک انقلاب بزرگ بر سر کار آمده است؛ انقلابی که آخرین انقلاب اجتماعی در دنیا شناخته می‌شود و جزء پنج انقلاب کبیر به شمار می‌آید. بنابراین کار خیلی سخت است؛ چون وقتی شما به سیاست خارجی می‌رسید، در عین حال که باید نظریات آرمانی انقلاب را در نظر داشته باشید و آنها را به نوعی در کارهایتان لحاظ کنید، باید به لحاظ پراگماتیسمی نیز با دنیا کار کنید و بتوانید به جایی برسید که امنیت ملی شما تأمین شود. این یک تناقض یا تناقض‌نمای ایدئالیسم در برابر رئالیسم و مشکل اساسی همه کشورهایی بوده و هست که ارزش‌های خاص دارند. اما در دوره آقای مهندس موسوی هم آرمان‌ها تا اندازه‌ای حفظ شد و هم منافع ملی کشور نادیده گرفته نشد. به هر حال، اساسی‌ترین مؤلفه سیاست خارجی ایران در آن دوره این بود که بتواند اصول اساسی مدنظر جمهوری اسلامی را انجام دهد. به نظرم، سه مطلب مدنظر رهبری نظام و آقای نخست‌وزیر بود؛ یکی مسئله «صدور انقلاب» که آن موقع خیلی مهم بود و ما دغدغه این کار را داشتیم. دوم سیاست «نه شرقی، نه غربی» که این هم خیلی مسئله دارد و باید روی آن صحبت کنیم. سوم «حفظ امنیت ملی» که طبیعی است همه کشورها تا اندازه‌ای به این مورد توجه می‌کنند.

آقای بهشتی! قوه مجریه و دستگاه اجرائی در جنگ نقش زیادی داشته‌اند؛ چرا عمدتا در بازخوانی تاریخ جنگ و چهره‌ای که در اذهان از جنگ حک شده، بیشتر همه چیز در نظامی‌ها خلاصه می‌شود و رشادت‌هایی که رزمندگان و نیروهای نظامی ما کرده‌اند؟ چرا در سال‌های اخیر بخش لجستیکی جنگ مغفول واقع شده است؟

بخشی به مظلومیت دولت آقای مهندس موسوی برمی‌گردد. سایه این مظلومیت در دهه ۶۰ و بعد از آن همیشه وجود داشته و باید خود علل آن مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد که چرا مظلومیت بر کارنامه این دولت سایه افکنده است. بدون اینکه بخواهم ادعا کنم هر آنچه دولت آقای مهندس موسوی انجام داده قابل دفاع یا قابل توجیه و درست بوده، واقعیت این است که به‌خصوص بعد از پایان جنگ، سایه این مظلومیت به دلایل و انگیزه‌های مختلف، سنگین‌تر و پررنگ‌تر شده است.

دلیل دیگر این است که این فهم که اگر پشت جبهه وضعیت نامناسبی داشته باشد جبهه نمی‌تواند وضعیت مناسبی داشته باشد، فهم رایجی در میان ما نیست؛ یعنی ما فکر می‌کنیم آنچه در میدان جنگ صورت می‌گیرد، به تنهایی برای تعیین سرنوشت جنگ کافی است. مثالی عرض کنم. به هر حال در دهه ۶۰ کمبودهای بسیار زیادی وجود داشت. ما با کوپن و دفترچه‌های بسیج اقتصادی در صف می‌ایستادیم و کالاهای اساسی دریافت می‌کردیم. ولی واقعیت این است؛ بسیاری از کسانی که سمت‌های فرماندهی داشتند یا در عرصه میدان جنگ مسئولیت‌های مدیریتی داشتند، بارها گفته‌اند و من هم در برهه کوتاهی این مسئله را لمس کرده‌ام که اساسا یکی از دلایلی که رزمندگان می‌توانستند با دلگرمی و اطمینان همه چیز را رها کنند و در آن شرایط دشوار در یک جنگ بسیار طولانی و فرسایشی حضور پیدا کنند، اعتمادی بود که به دولت داشتند و آسوده‌خاطر بودند که خانواده‌هایشان مثل همه شهروندان دیگر، در پناه توجه حمایت‌های دولت قرار دارند. این آسودگی خاطر خیلی اهمیت دارد. از طرف دیگر، تکیه دولت به سرمایه اجتماعی ناشی از انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی سرمایه اجتماعی بسیار بالا و گسترده‌ای را در میان اقشار مختلف مردم ایران به وجود آورده بود و یک پیوند اعتمادآمیز بین حکومت و مردم ایجاد شده بود که اگر این اعتماد و سرمایه نبود، ایستادگی هشت‌ساله در جنگ با آن همه فراز و نشیب، شکست‌های تلخ و خسارت‌هایی که در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها بود و منجر به آسیب‌دیدن شهرهای زیادی شده بود، پیروزی‌هایی که به دست می‌آمد و مواضعی که حفظ می‌شد، ممکن نبود. به همین دلیل، در عین حال که انتقاد از دولت اشکالی نداشت و بلکه تا حدود زیادی آزادانه صورت می‌گرفت، بسیاری از فرماندهان رده‌های مختلف جنگ تقاضا داشتند برخی مطبوعات که با انگیزه‌های صرفا سیاسی هجمه گسترده‌ای نسبت به دولت راه انداخته بودند، در جبهه‌ها توزیع نشود؛ چون وقتی رزمندگان می‌دیدند مناقشات سیاسی پشت جبهه به این شکل و اندازه وجود دارد، در روحیه‌شان تأثیر منفی می‌گذاشت، درحالی‌که نمی‌توانستند ابعاد و دلایل آن مناقشات را بسنجند. توجه داشته باشید که از دوره پیش از پدیدآمدن وسایل ارتباطی امروز صحبت می‌کنیم؛ یعنی مباحث و اخبار یا به صورت چاپی یا از طریق رادیو و تلویزیون یا از طریق کسانی که به پشت جبهه می‌رفتند و برمی‌گشتند، منتقل می‌شد.

آقای دکتر ملکی! شما در این زمینه صحبتی ندارید؟

موضوع جنگ و پشت جبهه‌ها، یعنی چیزهایی که جنگ را حمایت و پشتیبانی می‌کند، موضوعی بسیار مهم است و تئوری‌های زیادی هم در این زمینه وجود دارد. اما در آن دوره ما به خاطر اینکه مبادا یک ذره در روحیه رزمندگان خللی وارد شود، همیشه از صحبت‌کردن درباره آینده، مسائل مربوط به صلح و امثال اینها خودداری می‌کردیم. مثلا نقل است که در بحبوحه جنگ ژاپن با آمریکا و متفقین، چند نفر زیر یک شیروانی نشسته بودند و می‌گفتند اگر جنگ تمام شود ما مسائل اقتصاد را چه کار کنیم و کارخانه‌ها چطور راه‌اندازی شوند. ارتش ژاپن اینها را پیدا و دستگیر کرد، ولی بحث‌های آنها برای برنامه‌ریزی توسعه ژاپن بعد از جنگ بسیار مؤثر بود. این موضوع بسیار مهمی است که چگونه باید با بحران برخورد و آن را مدیریت کرد. اگر اجازه دهید یکی، دو خاطره نقل کنم. جناب دکتر بهشتی و بنده مسائل تئوریک را در کتاب نوشته‌ایم، ولی یادم هست یک بار خدمت مهندس موسوی بودم. نمی‌دانم راجع به چه چیزی صحبت می‌کردیم. کسی که تلفن‌هایشان را جواب می‌داد، وصل کرد و گفت پالایشگاه اصفهان را زده‌اند. من هیچ‌وقت یادم نمی‌رود، شانه‌های آقای مهندس فرو رفت.

پالایشگاه اصفهان برای کسی که مهندس است و کار فنی کرده، به معنای ۱۰ سال کار و مقدار زیادی هزینه است. آقای مهندس یک‌ربع ماند و بعد به دفتردارشان گفتند صالحی‌فروز را بگیر. آقای مهندس صالحی‌فروز آن موقع در سلسله‌مراتب وزارت نفت نبودند که بگوییم وزیر یا معاون است. به صالحی‌فروز گفت اگر من بودجه را تقبل کنم می‌روی پالایشگاه آبادان را دوباره بسازی؟ صالحی‌فروز هم گفت می‌روم. گفت من می‌گویم این را در طرح‌های انقلابی بگذارند و تو سریع برو درست کن.

یادم هست یک بار دیگر پیش ایشان بودم و دوباره تلفن را وصل کردند و گفتند عراق نیروگاه رامین را زد. نیروگاه رامین در «ویس» نزدیک اهواز است و قبل از انقلاب، روس‌ها آن را برای ایران ساخته بودند. باز ایشان مقداری سکوت کردند و بعد گفتند تلفن مهندس ملاکی را بگیر و همین نکات را گفت که می‌توانی این کار را برای دولت انجام دهی؟ ایشان هم قبول کرد. نکته دوم اینکه احساسی که خود من و دوستان وزارت خارجه داشتیم، این بود که اگر در جبهه بودیم بیشتر می‌توانستیم خدمت کنیم؛ به همین دلیل همیشه جریان وزارت خارجه به سمت جبهه‌ها بود و آقای دکتر بهشتی هم می‌داند که ما شهدای متعددی از وزارت خارجه دادیم؛ مثل مجید مؤذن‌صفایی و بقیه که نمی‌خواهم اسمشان را بگویم. به هر حال، اگر کاری هم در وزارت خارجه یا دیپلماسی صورت گرفت، در چارچوب جنگ بود.

به‌خصوص به دلیل اینکه آقای مهندس موسوی سال‌ها در عین حال که نخست‌وزیر بودند رئیس ستاد نیروهای مسلح هم بودند. خود این ابتکار بسیار خوبی بود که حضرت امام فرمانده کل قوا بودند، رئیس مجلس یعنی مرحوم آیت‌الله هاشمی، قائم‌مقام فرماندهی کل، آقای موسوی رئیس ستاد و هرکدام از وزرا به تناسب کار خودشان «معاون ستاد» بودند. مثلا معاون صنعتی آقای مهندس نبوی و معاون فرهنگی جناب آقای خاتمی بودند.

این را هم بگویم که کار دولت در سیاست خارجی آسان‌تر از درون جبهه‌ها نبود. مثلا یادم هست مدت‌ها با آقای دکتر ولایتی برای مذاکرات می‌رفتیم و دو نفری در یک اتاق هتل زندگی می‌کردیم؛ یعنی این‌قدر بودجه‌مان کم بود و ما هم رعایت می‌کردیم. فکر می‌کردیم همان لحظه که مثلا داریم درباره قطع‌نامه ۵۹۸ مذاکره می‌کنیم، کسانی در جبهه هستند که در تاریکی شب جلو می‌روند و باید آنها را پشتیبانی کرد. من هیچ فرقی بین برادرم که در عملیات خیبر شهید شد و خودم در آن مقطع نمی‌دیدم و فکر می‌کردم او دارد در یک جبهه می‌جنگد و من هم در جبهه‌ای دیگر. از صمیم قلب می‌گویم، بعضی اوقات این قسمت سخت‌تر از آن قسمت بود. وقتی شما در برابر طارق عزیز به جلسات می‌روید یا کسانی که مایل بودند به عراق کمک کنند، واقعا به حالت جنون می‌رسید که چقدر دنیا در این‌گونه مسائل سنگدل است و با اینکه می‌داند «صدام‌حسین» منطقه سردشت را با سلاح شیمیایی مورد حمله قرار داده، ولی شورای امنیت ملل متحد از دو طرف می‌خواهد از عملیات با سلاح‌های شیمیایی خودداری کنند. اما وقتی ایران در جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس متهم شد که به یک کشتی حمله کرده، سریعا نوشتند از ایران می‌خواهیم به جنگ نفتکش‌ها خاتمه دهد.

آقای بهشتی! در مقدمه کتاب اشاره کرده‌اید با رویکرد توسعه‌ای به عملکرد دولت جنگ نگاه کرده‌اید؛ به این معنا که در واقع وضع اداره کشور در تمام حوزه‌ها را به‌طور متوازن در این کتاب بررسی کرده‌اید؛ انگار دولت جنگ می‌خواسته کشور را طوری اداره کند که هم جنگ و هم کشور اداره شود. اما در دهه اخیر شاهد هستیم که انتقادهای بسیار زیادی از دولت جنگ می‌شود؛ ازجمله اینکه بعضی از فرماندهان نظامی فعلی می‌گویند اگر دولت جنگ پشت جنگ ایستاده بود، ما می‌توانستیم جنگ را ادامه بدهیم، جام زهر به امام نوشانده نمی‌شد و امکاناتی که آقای رضایی در نامه به امام خواست هم تأمین می‌شد، ولی مشکل این است که دولت «پشت جنگ» نیامد. به‌عنوان کسانی که هم آن دوره در دولت مسئولیت داشته‌اید و هم این کتاب را تدوین کرده‌اید و اطلاعات زیادی دارید، برای ما بگویید اساسا چنین فرضیه‌ای درست است؟ اگر بخواهیم بی‌پرده بررسی کنیم، آیا واقعا دولت جنگ می‌توانست این‌طور که گفته می‌شود جنگ را ادامه بدهد؟

واقعیت این است که ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها معمولا جانبدارانه بوده و بهتر است بگوییم حاصل یک گفت‌وگوی منصفانه آزاد نبوده که افراد مختلف بتوانند نظراتشان را بگویند یا اطلاعاتشان را در اختیار مخاطبان قرار دهند و معمولا به شکل خاصی و توسط جناح خاصی به‌طور برنامه‌ریزی‌شده منتشر شده است. مثلا در مورد ماجرایی که شما اشاره داشتید مبنی بر اینکه اگر آن امکانات در اختیار آقای رضایی(فرمانده وقت سپاه) قرار می‌گرفت، جنگ پیروز می‌شد، از واکنش مرحوم امام خمینی(س) به نامه آقای رضایی کمتر صحبت می‌شود. این تقاضاها به لحاظ امکاناتی که کشور ما در آن مقطع داشت، غیرواقع‌بینانه بود و حتی حالا هم غیرواقع‌بینانه است. این نامه باعث شد که امام نسبت به خاتمه جنگ تصمیم جدی‌تری بگیرند؛ چون متوجه شدند برخی آرزوهایی که برای ادامه یا پیشبرد جنگ مطرح می‌شود، غیرواقع‌بینانه است و مبتنی بر تصورات یا انتظاراتی است که امکان برآورده‌شدن آنها وجود ندارد.

آقای دکتر ملکی! شما هم یک توضیح بفرمایید که وجه این انتظارات چیست؟ به‌خصوص اینکه شاهد هستیم حضرت امام بسیار از مهندس موسوی و دولت حمایت می‌کردند و حتی نقل است که آقای محسن رضایی گفتند اگر نخست‌وزیر عوض شود، روحیه رزمندگان تضعیف می‌شود؛ پس چطور است که الان این ادعاها مطرح می‌شود؟

در اینجا دو بحث مطرح است. یکی مربوط به نامه‌ای است که آقای رضایی نوشتند و لیستی که مایل بودند داشته باشند. به نظرم حتی دولت ایالات متحده هم نمی‌توانست بودجه آن لیست را تأمین کند. به دلیل اینکه تعداد برخی اقلام که می‌خواست بسیار بالا و برخی نیز مبهم بود. یعنی برای مثال از سلاح‌هایی نام برده شده بود که نمی‌دانیم چیست. نکته دوم این است که ببینیم دولت برای جنگ چه کار می‌کرد. کاری که دولت برای جنگ می‌کرد، اول از همه تأمین بودجه و اعتبارات به‌منظور پشتیبانی از نیروهای مسلح بود. مثلا در سال ۶۶ کل درآمد دولت هفت‌میلیارد دلار بود و آقای مهندس موسوی دو میلیارد آن را برای نیازهای اساسی مانند روغن و گندم گذاشت و پنج میلیارد دلار را به جنگ داد که در خاطرات آقای رفیق‌دوست هست که خودش گفته است من هیچ‌وقت از لحاظ مالی در مضیقه نبودم. یادم هست یک‌بار که می‌خواستند در عملیات خیبر حمله کنند، اینها دنبال یک‌سری قایق کوچک بودند که بتواند در هور تردد کند. برای این به یک ماده شیمیایی به نام «رزین» نیاز داشتند. وقتی که دنبال خرید رزین بودند، یک‌دفعه قیمت آن در دنیا بالا رفت و دوبرابر شد؛ یعنی به این حجم برای جنگ فقط رزین خریداری شده بود. کل دوره مهندس موسوی متوسط رشد اقتصادی کشور، یعنی GDP، نسبت به سال قبل ۱.۸۲ درصد بوده است. این اولا رشد خوبی است. با هشت سال گذشته مقایسه کنیم که منفی بوده، متوجه می‌شویم که چقدر بوده است. دوم اینکه بار مالی جنگ خیلی زیاد بود ولی دولت خودش را متعهد می‌دید و واقعا در این کار هرچه می‌توانست کار می‌کرد. لیست همه بودجه‌هایی که دولت داده موجود است.

نکته سوم اینکه به نظر می‌رسد علاوه بر بودجه پشتیبانی مهندسی و صنعتی، تقریبا همه کارخانه‌های ایران و کارگاه‌ها آن‌موقع در خدمت جنگ بودند. اکثر آنها بعد از انقلاب ملی شدند و در اختیار بنیاد یا سازمان صنایع ملی قرار داشتند. یادمان نرود که آقای مهندس موسوی رئیس بنیاد مستضعفان هم بود. یعنی امکانات آنجا را هم برای جنگ استفاده می‌کرد. کار دیگری که آقای مهندس می‌کرد، تسهیلات برای اعزام کارکنان دولت و داوطلب‌های مردمی به جبهه بود. این موضوع بسیار مهمی است. اگر دولت مایل نبود کمک کند این مسیر را تسهیل نمی‌کرد که کارمندان حقوق و مزایایشان را بگیرند و در جبهه‌ها شرکت کنند. شورای عالی پشتیبانی جنگ در همان موقع تشکیل شد. مهم‌تر از همه تشکیل ستاد بسیج اقتصادی بود که دولت واقعا مدیریت می‌کرد. چون هرچه از یک واقعه تاریخی دورتر شویم، بهتر می‌شود آن را تحلیل کرد، الان شما قیمت‌ها را ملاحظه کنید، در دوره جنگ قیمت‌ها این‌طور نبود و هر خانواده نیازهای اساسی خودش را دریافت می‌کرد. نکته دیگر هم اداره آواره‌های جنگی و سنگرسازی در شهرها بود. این‌ها کارهای بسیار بزرگی بود که در آن دوره انجام می‌گرفت و بعد از جنگ هم شورای بازسازی مناطق جنگی تشکیل شد. سال ۱۹۷۳ که جنگ اعراب و اسرائیل صورت گرفت، قیمت نفت چهاربرابر شد که به آن «شوک نفتی» می‌گویند. در ادبیات انرژی وقتی بگوییم شوک، به‌معنای چهاربرابرشدن قیمت نفت به خاطر تحریم‌کردن کشورهای غربی از نفت است. قیمت نفت از سه دلار به ۱۲ دلار رسید. انقلاب ایران که انجام شد و ایران صادراتش را صفر کرد، قیمت نفت به حدود ۲۵ دلار رسید. اول جنگ نیز چون دو بازیگر عمده اوپک، یعنی ایران و عراق، از صحنه خارج شدند قیمت نفت تا ۴۷ دلار هم رسید. وقتی جنگ ادامه پیدا کرد و در آمریکا هم ریگان روی کار آمد و استراتژیک‌بودن نفت را از میان برداشت و گفت نفت هم مثل کالاهای دیگر است، قیمت نفت برنت در سال ۱۹۸۶ به ۱۵ دلار کاهش پیدا کرد که به آن «ضد شوک» می‌گویند. در آن سال‌ها درآمد دولت بسیار کم بود. چون کشتی‌ها به مناطق جنگی نمی‌آمدند و بیمه زیادی باید برای شمال خلیج فارس پرداخت می‌کردند، نفت را حدود هفت تا ۹ دلار از ایران می‌خریدند و دولت با این وضعیت مملکت را اداره کرد و به نظر می‌رسد که ما باید بر اساس تورم و آمارها درباره وضعیت اقتصادی و مدیریت دولت در آن موقع قضاوت کنیم.

آقای دکتر ملکی! من سؤال دیگری از شما راجع به دستگاه دیپلماسی دارم. دو سال قبل ما با سردار علایی مصاحبه‌ای داشتیم که در کتاب شما هم مقاله‌ای دارند. ایشان می‌گویند «در جریان تدوین قطع‌نامه‌های سازمان ملل در زمان جنگ تحمیلی ایران نتوانست از ظرفیت‌های دیپلماتیک خود به‌خوبی استفاده کند و اکثر قطع‌نامه‌های صادره به ضرر ایران بود. ایران در بسیاری از کشورهای ذی‌نفوذ جهانی دارای توانایی لابی‌گری نبود و از دیپلماسی عمومی هم به اندازه کافی استفاده نکرد. تجربه سیاست خارجی در دوران دفاع مقدس نشان داده است که باید به وزارت خارجه مانند دستگاه‌های تولید قدرت نظامی توجه زیادی شود. زیرا عرصه‌ای که می‌تواند موفقیت‌های عرصه دفاعی را برای مردم در عرصه جهانی نقد کند، ظرفیت دیپلماسی کشور است. لطفا بفرمایید که در شروع دفاع مقدس وضعیت وزارت خارجه از جهت استعداد نیروی انسانی و توان چانه‌زنی در عرصه بین‌الملل با توجه به اینکه تازه انقلاب شده بود، چقدر بود؟ سؤال دوم اینکه نهاد وزارت خارجه در دوران جنگ تا چه حد قدرت مانور داشت؟ ما در ماه‌های پایانی جنگ استعفای مهندس موسوی را داشتیم، به خاطر موازی‌کاری‌هایی که در حوزه دیپلماسی کشور وجود داشت.

ابتدا باید بگویم که کسانی که در وزارت خارجه یا دستگاه دیپلماسی کار می‌کنند، از نزدیک‌ترین افراد به مرکز قدرت هستند. در همه‌جای دنیا این‌طور است. بنابراین کسانی که نمایندگان دیپلماسی ایران بودند و چون از آن دوره دور شده‌ایم، باید بگویم سفرای خوبی قبل از انقلاب داشتیم؛ بعضی از آنها واقعا میهن‌پرست بودند و زحمت کشیدند. چون یکی از کارهای من این بوده که اداره اسناد وزارت خارجه را تأسیس کرده‌ام و حالا وزارت امور خارجه مطابق قانون مصوب در مجلس شورای اسلامی می‌تواند بر اساس ضوابط اسناد تاریخی خودش آنها را منتشر کند. مثلا از سیدحسن تقی‌ز